

## رویکردی تحلیلی بر تأثیر اندیشه‌ها در معماری و شهرسازی (تحلیل تطبیقی اندیشه‌های فلسفی و حکمی)

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۱  
تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۳/۲۰

محمد رضا پورجعفر\* - منصور یگانه\*\* - مریم فراهانی\*\*\*

### چکیده

موضوع این مقاله بررسی تأثیر اندیشه‌ها بر شکل‌گیری آثار معماری و شهرسازی است. اندیشه‌های حکمی و فلسفی تأثیر بنیادینی در تاریخ معماری شهرسازی دنیا داشته‌اند. به عبارتی، هنر و معماری هر ملتی در طول تاریخ، نمود بیرونی و مادی شده اندیشه‌های مختلف، به عنوان تبلوردهنده درونمایه‌های فکری و فرهنگی مردمان آن سرزمین بوده است. به عبارتی هنر و معماری دارای حقیقت تاریخی‌ای است که در هر دوره به اقتضای الگوواره‌های غالب بر اذهان، افهام و قلوب به نحوی ظهور دارد. شکل‌گیری فضاهای کالبدی و آثار هنری در هر شرایطی متأثر از اندیشه‌های فلسفی و حکمی بوده است. در تحلیل اندیشمندان به طور عام و اندیشمندان شرقی به طور خاص تمایز مشخصی بین این اندیشه‌ها و تأثیرات آن‌ها به چشم نمی‌خورد. این مقاله با هدف بررسی دقیق‌تر مفاهیم فلسفه و حکمت و بیان ویژگی‌های اندیشه‌های نشأت گرفته از مفاهیم و مبانی فلسفی و حکمی سعی در تبیین ویژگی‌های هنر، هنرمند و آثار هنری برخوردار از این اندیشه‌ها دارد. روش تحقیق مقاله، بررسی اسنادی و تحلیل‌های توصیفی-تفسیری متون و آثار معماری مختلف است، که با بهره‌گیری از استدلال منطقی و تحلیل‌های کیفی بررسی شده‌اند. نتایج این تحقیق نشان دهنده آن است که اندیشه‌های فلسفی و حکمی تأثیرات بنیادینی بر شکل‌گیری آثار مختلف معماری گذاشته است. نوع تأثیرگذاری و خاستگاه این دو نوع اندیشه دارای تفاوت‌های جوهری بوده و آثار هنری و معماری غرب و شرق به ترتیب بیشتر متأثر از اندیشه‌های فلسفی و اندیشه‌های حکمی می‌باشند. حکمت همان فلسفه غربی نیست، بلکه دارای تفاوت‌های جوهری و اساسی با آن بوده و به تبع آن نیز اندیشه‌های فلسفی و حکمی دارای تفاوت‌های ماهوی می‌باشند. معماری شرقی به خصوص معماری ایرانی بیشتر متأثر از اندیشه‌های حکمی الهی است و مبتنی بر تجربه استحسانی و شهود. هر نوع شناخت از آن، با شناخت عوالم آن جهانی و این جهانی آفریننده آن قابل درک و استنباط خواهد بود. در حالی که هنر و معماری غرب عمدتاً، تبلور اندیشه‌های فلسفی و تجربه و تعقل است.

واژگان کلیدی: بیان، زبان، تمایز و تشابه، صورت، معنا، آفرینشگری، شرق، غرب.

## مقدمه

آفرینش اثر معماری مکاشفه‌ای استحسانی مبتنی بر حمل اندیشه و مفهوم خاص است. معماری، همواره نمود بیرونی و مادی‌شده اندیشه‌های مختلف به شکل فضا و مکان انسان ساخت از راه کنش و آفرینش معمارانه بوده‌است (Pourmand, 2010, p. 85). معماری کمال یافته در هر دوره، متأثر از اندیشه‌های برتری است که سخن زمانه خود را چهره‌ای مادی و ماندگار بخشیده است (Pourmand, 2007, p. 11). در معماری ایران، شکل‌گیری فضاهای کالبدی، به شیوه‌های متعدد، از فضای اندیشه‌ای فلسفی<sup>۱</sup> و حکمی<sup>۲</sup> حاکم بر آن متأثر بوده‌است (Hekmati & Kabir, 1995, p. 85). از یک سو، فضای کالبدی متناسب با بستر فرهنگی، اندیشه‌ها، رسوم، سنن و ارزش‌های زیستی شکل یافته است. از سوی دیگر، مجموعه‌ای از نشانه‌ها، نمادها و مبانی فکری و مبادی صوری، مفاهیم و تصاویری برخاسته از آیین‌ها، اسطوره‌ها، صورت‌های مثالی اندیشه‌های ایرانی، در شکل‌گیری فضاهای کالبدی نمود یافته‌اند (Ardalan & Bakhtiar, 1973). در بررسی دوره‌های تاریخی مختلف معماری جهان به طور اعم و در معماری ایران به طور اخص تأثیر این اندیشه‌ها به راحتی قابل انکشاف است (Mirmiran, 2004). در تحلیل اندشمندان متعدد از این تأثیرات، تمایزی مشخص بین اندیشه‌های فلسفی و حکمی به چشم نمی‌خورد، در حالی که این تفاوت‌ها و تمایزها بسیار جوهری و اساسی است. هدف این مقاله بررسی این تمایزها و بررسی آن به طور تفصیلی تر در معماری و شهرسازی می‌باشد.

## ۱. معماری و رابطه آن با اندیشه

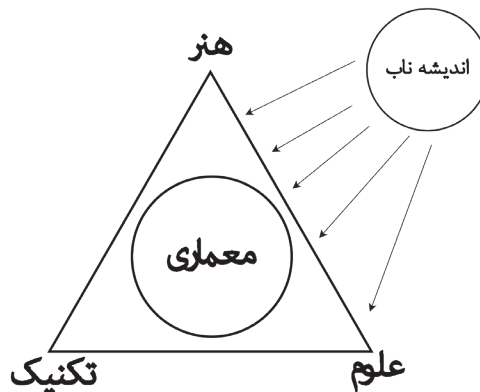
معماری در طول تاریخ، محملی برای بیان اندیشه و تمنیات درونی بشری بوده که تلاش داشته است تا تبلور درون‌مایه‌های فکری و فرهنگی خود را به ترسیم و تجسیم مادی قرین کند. این امر به پهنای وسعت تاریخ بشری، مراحل و مراتب تغییر و استحاله‌گونگونی به خود دیده است. چنانچه هر آنچه به نام دین و مذهب تسمیه دارد، در معماری خود را به صورت گوناگون پدیدار می‌کند، تا بتواند پاسخی به تمنیات بشری باشد و او را در این باب یاری دهد. به عبارتی آنچه به عنوان آثار معماری مشاهده می‌شود، مستقیم یا غیر مستقیم با اندیشه‌های پیوند خورده و دردیور و زود زمان تبلور فیزیکی یافته است. اندیشه در آفرینش، اثر پنهان ولی حضوری عاشقانه دارد (Antonides, 1992). اندیشه در ساحت آفرینشگری به معنای ساختن چیزها از طریق دمیدن روح عشق و زندگی در آن‌ها و به لحاظ زیبایی‌شناسی، خوشایند کردن آن‌هاست؛ درست مانند مسیر خلقت الهی.

معماری را می‌توان هنر ساختن و بنا کردن تعریف کرد و معماری مفهومی است که مصالح، قوام و دوام خویش را از ماده و شکل و فرم و زیبایی‌اش را در روح و ذوق و شهود آدمی می‌گیرد (Bolkhari Ghahi, 1995, p. 13). اگر چه هر سرزمین و هر زمانی معماری خاص خود را داشته و در آینده نیز خواهد داشت، لیکن در یک تحلیل ژرف خطوط واحدی کلیه آثار معماری را در تمامی زمان‌ها و سرزمین‌ها به یکدیگر پیوند می‌دهد. به نظر می‌رسد تمامی آثار با ارزش معماری، هنگامی که با یکدیگر و یکجا بررسی شوند از دو ویژگی اصلی برخوردارند.

۱) معماری جهان در مجموع یک سیر تکاملی را نشان می‌دهد و تمامی عناصر، اجزای این سیر تکاملی‌اند و مشخصه این سیر تکاملی عظیم که در بیش از چند هزار سال رخ داده است، حرکت عمومی آثار معماری به موازات حرکت کلی جهان هستی، یعنی حرکت از یک کیفیت مادی به یک کیفیت روحی و بیان معمارانه، کم کردن ماده و افزایش فضا است. ۲) آثار معماری ای که در سلسله آثار معماری در آمده‌اند دارای خلاقیت هستند (Mirmiran, 2005, p. 19). معماری همواره غنی‌ترین بیان‌کننده فرهنگ و تمدن دوران شکل‌یابی خود بوده است. گامی فراگیر از ازل معنی تا نهایت ریاضی (فراز علوم مثبت) و بینابین این‌دو، به ره‌ور از مباحث انسانی، هنر و علوم و فنون گوناگون. دستاورد مادی بشر از تلاش‌های متمدنی، تمدن است و دستاورد معنوی او و فرهنگ، در این ره‌گذر علم و هنر مقام والایی دارند (Bemanin, 2008, p. 21). معماری آمیخته و فرآیندی از علم و هنر، ذوق و سلیقه، اعتقاد و ایمان، و مهارت‌های خاص است که در راستای تمدن و فرهنگ و در ره‌گذر تاریخ، زبان گویای زمانه خویش است (Abolghasemi, 2003, p. 378). به مدد این هنر جنبه‌های مختلف رشد و پویایی هنر و فرهنگ هر زمان را مورد پژوهش و تحقیق قرارداد (Bemanin, 2008, p. 25). هنگامی که سخن از ایجاد بنایی می‌رود، ساختمان این بنا صرفاً نمی‌تواند مورد نظر قرار گیرد. ابعاد گسترده دیگری در کنار این بنا از قبیل شرایط اقلیمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و هنری مطرح می‌شود و به همین دلیل معماری تنها شاهد زنده و سند گویای فرهنگ و هنر هر قوم است. معماری، همان فرهنگ‌پذیری یا هدایت ماده است که در عمل امانت داری است که به هر مرتبط با خود، فرهنگ و هدایت خود را ارائه و او را متأثر نموده، از جمله زمان و مکان را در می‌نوردد (Poustindoz, 1995, p. 4). هنر معماری در بیان هنرهایی که محیط انسان را شکل می‌دهند و آن را مهیای نزول برکت می‌سازند، جایگاه اصلی را دارا است (Bemanin, 2008, pp. 20-25).

سه بخش "علوم، تکنیک و هنر" مؤلفه‌های سازنده معماری هستند. از سه بخش مذکور آنچه پیش از دو بخش دیگر به نظر و بینش فرد، گروه و جامعه وابسته به آن مربوط می‌شود بخش هنر است. به طور کلی مبحث هنر است که موجب شده تا مکاتب فکری و سبک‌های کنونی معماری پدیدار شوند. ابعاد علمی و تکنیکی بیشتر از زمان متأثرند در حالی که هنر، چندان این چنین نیست. رابطه اندیشه با وجوه متفاوت معماری در شکل ۱ نشان داده شده است.

شکل ۱: رابطه اندیشه با معماری<sup>۲</sup>



## ۲. روش تحقیق

روش تحقیق مقاله حاضر، توصیفی-تحلیلی و همچنین تفسیری از نوع کیفی است که درصدد است با شیوه‌های گردآوری کتابخانه‌ای و اسنادی به واکاوی مفهومی اندیشه‌های فلسفی و حکمی در معماری شهرسازی و تدوین مؤلفه‌های کالبدی آن بپردازد. رویکرد تحقیق حاضر، تاریخی و معرفت‌شناسانه<sup>۴</sup> است (Yeganeh & Bemaninan, 2015, p. 316). در مقام گردآوری اطلاعات از رویکرد تاریخی و در مقام داوری از رویکرد معرفت‌شناختی استفاده شده است. رویکرد تاریخی، مکاتب و گرایش‌ها فلسفی و حکمی را در وضعیت زمانی و مکانی خاص و ویژه پیگیری می‌کند. رهیافت تحقیق، نیز تأویلی<sup>۵</sup> است که بر اساس آن اندیشه‌های حکمی و فلسفی تبلور یافته در آثار معماری مورد بررسی قرار گرفته است. اسناد و متون با بهره‌گیری از استدلال منطقی و تحلیل‌های کیفی بررسی شده‌اند.

## ۳. ویژگی‌های بیانی و زبانی معماری در تبیین اندیشه

گفتمان حکمت و فلسفه در معماری، به دلیل همراهی دائمی معماری، شهر و انسان، بلافاصله سکونتگاه‌های انسانی را در اذهان متبادر می‌کند. گرچه معنی و مفهوم تاریخی معماری و در نتیجه فلسفه و حکمت شهر و معماری در طول زمان تغییر می‌یابد، لیکن شهرنشینی و پیدایش معماری همواره به عنوان مبداء تکوین تمدن‌های بزرگ دانسته شده و حضور جمعی انسان‌ها را در یک فضای مشترک مبتنی بر یک فرهنگ، به فضا و مکان شهری تعبیر شده است (Madadpour, 2008, p. 88). معماری در حقیقت اگر هنر و فن شکل دادن به فضا و مکان، برحسب نیازمندی‌های این جهانی و آن جهانی و بر مبنای نگاه و تصور و خود آگاهی تاریخی آدمی نسبت به عالم و آدم و مبداء آن‌ها تلقی شود، کامل‌ترین نماد و مظهر فرهنگ آدمی در هر دوره تاریخی خواهد بود. با این نگاه معماری از منظر هرمنوتیکی قابل بررسی خواهد بود که در آن معماری دارای حقیقت تاریخی‌ای است که در هر دوره به اقتضای الگوواره‌های غالب بر اذهان و افهام و قلوب به نحوی ظهور دارد. بدین ترتیب معماری می‌تواند به عنوانی زبانی برای بیان اندیشه‌ها، باورها، بایدها و نبایدهای آفرینندگان آن دوره مطرح شود. "بیان، فرآیند تحقق یا ظهور یک "بود" درونی است آنگاه که یک واقعیت همچون یک مفهوم، حس یا رابطه در فضای اندیشه‌ای، احساسی، خیالی، شهودی، آرمانی یا تجربی درون انسان درک، حس، تصور، مشاهده، آرزو یا تجربه می‌شود" (Mahvash, 2006, p. 45). بیان، عمل شناساندن یا نمایاندن چیزی است که با به کارگیری نشانه‌هایی آشنا و مشترک انتقال آن چیز را برای دیگران ممکن می‌سازد (Nasr, 1989). در این انتقال، ابزارهای مختلفی چون رنگ، شکل، خطوط، عناصر و گاه یک بنا و حتی شهر بسته به آنکه یک مفهوم یا ارزش در چه ساحتی قابلیت بروز پیدا می‌کند، به کار می‌رود. بدین گونه زبان به عنوان واسطه‌ی تحقق بیان تعریف می‌شود. زبان به هر چیزی که در قالب یک سیستم تعریف شده و بنابر اصول، مفاهیم و قواعدی تدوین شده به عنوان ابزار بیان اندیشه جهت قابل ادراک و احساس نمودن ایده‌ها، مشهودات و انگاره‌ها برای بروز در عالم برون و به اشتراک گذاشتن با دیگران به کار می‌رود، می‌تواند اطلاق شود. بنابراین انتظار می‌رود، باور و فرهنگ همسان در اندیشه، طریق بیان مشترک و همسانی را از طریق به کارگیری ابزار، اجزاء و عناصر مشترک مورد استفاده در پی داشته باشد (Madadpour, 2008, pp. 88-90). معماری به عنوان ظرف زندگی انسان، می‌تواند بیانگر تمام یا برخی از ابعاد زندگی انسان باشد. بیان‌کنندگی معماری در قالب مفهوم زبان و از نقطه نظر تشابه ساختار معماری با ساختار زبان قابل بررسی است و این بیان نسبت میان زندگی تعریف شده با معماری و اجزای آن؛ اندیشه برپا دارنده آن همراه با ویژگی‌های مکانی و زمانی و همچنین ویژگی‌های فرازمانی و فرامکانی را تبیین خواهند نمود (Mahvash, 2006, p. 47). مانایی و میرایی یک اثر معماری نیز بسته به میزان

انطباق آن اثر با ارزش‌ها، نیازها، باورها، اولویت‌ها، محدودیت‌ها، بایدها و نبایدهای کاربر دارد. تجربه اثر معماری بنا به فضای اندیشه‌ای هر بهره‌ور تعبیر و معنایی خاص پیدا می‌کند (Ayatooalzadeh Shirazi, 1982). تأویل اثر معماری بسته به میزان توافقات ذهنی بهره‌ور و درخواندن و تعبیر مشترک از ابعاد و ویژگی‌های مختلف اثر می‌باشد. پس معماری می‌تواند پیرو الگو و زبانی باشد که "به کسی که آن را به کار می‌برد قدرت می‌دهد بی‌نهایت بنای تازه و بی‌همتا بوجود آورد؛ درست همانطور که زبان عادی به او قدرت می‌دهد که بی‌نهایت جمله متفاوت بسازد" (Alexander et al., 1977).

#### ۴. اندیشه‌های حکمی و فلسفی

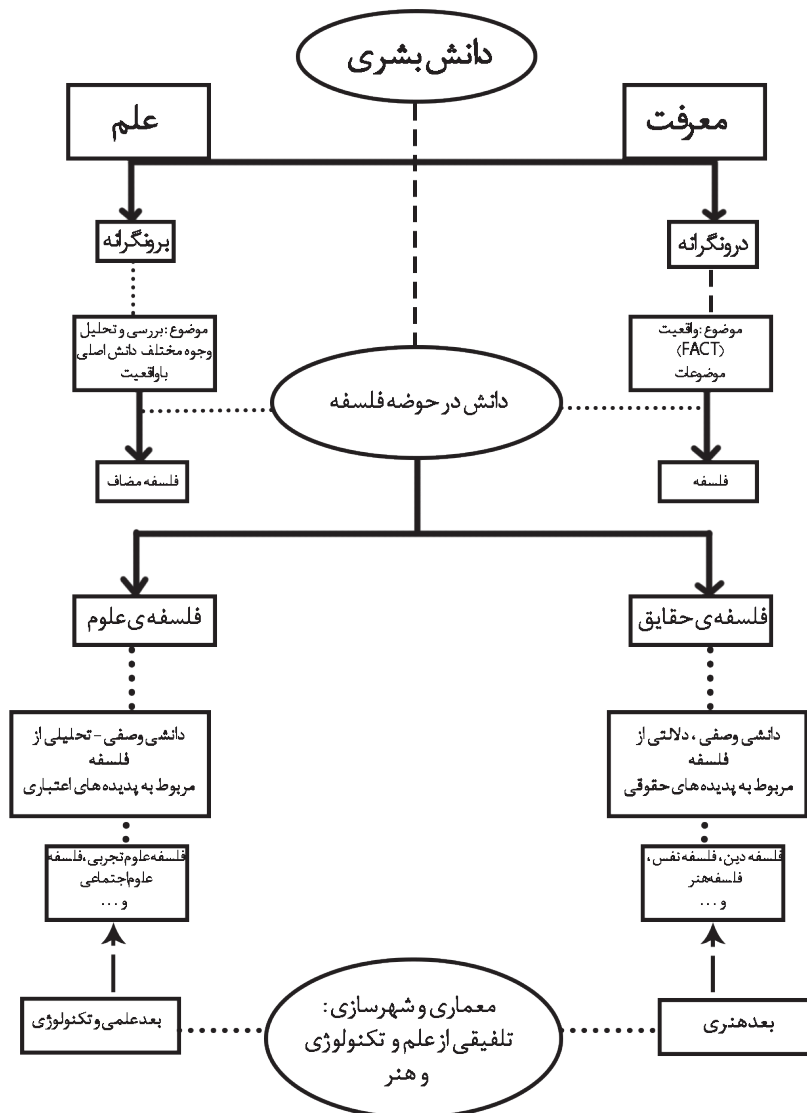
تاریخ فکر بشر به همراه آفرینش انسان تا فراسوی تاریخ پیش می‌رود. هرگاه انسانی می‌زیسته، فکر و اندیشه را به عنوان یک ویژگی جدایی‌ناپذیر با خود داشته، هر جا انسانی گام نهاده تعقل و تفکر را با خود برده است. در میان انواع اندیشه‌های بشری آنچه مربوط به شناخت هستی و آغاز و انجام آن است در آغاز، توأم با اعتقادات مذهبی بوده است. از این روی می‌توان گفت: قدیمی‌ترین افکار فلسفی را باید از میان افکار مذهبی شرقی جستجو کرد (Mesbah yazdi, 2000, pp. 24-26).

#### ۴-۱- مروری بر تاریخ فلسفه و حکمت

اندیشه‌های آغازین، از نظم و ترتیب لازم، برخوردار نبوده و مسائل مورد پژوهش و تحقیق، دسته‌بندی نداشته است و بنابراین هر دسته از مسائل، نام و عنوان خاص و روش ویژه‌ای داشته و اجمالاً همه اندیشه‌ها به نام علم و حکمت و معرفت و مانند آن‌ها نامیده می‌شده است (Avani, 1995, p. 25). سقراط برای اولین بار در مقابل "سوفیست‌ها" خود را "فیلاسوفوس" یعنی دوستدار علم و حکمت نامید و همین واژه است که در زبان عربی به شکل "فیلسوف" در آمده و کلمه "فلسفه" از آن گرفته شده است. تاریخ‌نویسان فلسفه، علت گزینش این نام را دو چیز دانسته‌اند: یکی تواضع سقراط که همیشه به نادانی خود اعتراف می‌کرد و دیگری تعریض به سوفیست‌ها که خود را حکیم می‌خواندند. وی حتی خود را سزاوار این لقب نمی‌دانست و خود را فقط "دوستدار حکمت" می‌خواند. بعد از سقراط، شاگردش افلاطون به تحکیم مبانی فلسفه، همت گماشت و سپس شاگرد وی ارسطو، فلسفه را به اوج شکوفایی رساند و قواعد تفکر و استدلال را به صورت علم منطقی، تدوین نمود. بدین ترتیب، فلسفه اسم عامی برای همه علوم حقیقی، تلقی شد و به دو دسته کلی علوم نظری و علوم عملی تقسیم شد. این روند با فراز و فرودهایی ادامه داشت تا اینکه بعد از ظهور دین مبین اسلام پیامبر عظیم‌الشان پایه بزرگ‌ترین تمدن‌ها و بالنده‌ترین فرهنگ‌ها را در جهان پی‌ریزی کرده، پیروان خود را به آموختن علم و حکمت از آغاز تا پایان زندگی (من المهد الی اللحد) و از نزدیک‌ترین تا دورترین نقاط جهان (ولو بالصین) و به هر بها و هزینه‌ای (ولو بسفک المهچ وخوض اللجج) تشویق نمود (Mesbah yazdi, 2000, pp. 28-50). پس از ترجمه فلسفه یونان و به ویژه فلسفه ارسطو به زبان عربی، از آنجا که برای مترجمان، این فلسفه بسیار با ارزش و تردیدناپذیر می‌نمود، واژه حکمت را برای فلسفه انتخاب کردند. پس از مدتی عده‌ای بر آن شدند که حکمت مطرح شده در قرآن را بر برهان فلسفه ارسطویی تطبیق کنند. شاید این کار برای نخستین بار توسط ابن رشد اندلسی انجام شد که از طرفداران سرسخت فلسفه ارسطو بوده و همتش شرح آثار ارسطو و دفاع از آن‌ها بود. به همین جهت در غرب از او با عنوان شارح کبیر فلسفه ارسطو یاد می‌شود. ابن رشد که از یک سو مسلمان و از سوی دیگر حامی فلسفه ارسطو بود و در صدد ارائه راه‌حلی برای تعارضات فلسفه ارسطو با دین اسلام بود، به اثبات و توجیه فلسفه و به خصوص فلسفه قدما و ارسطو از طریق آیات قرآن پرداخت. از جمله کارهای ابن رشد آن بود که در تفسیر آیه ۱۲۵ سوره نحل، حکمت را بر برهان مصطلح فلسفی که اساس استدلال‌های فلسفه ارسطویی بود، تطبیق کرد. پس از او بسیاری دیگر از اندیشمندان اسلامی در جهت تطبیق مبانی فلسفه با علوم اسلامی برآمدند.

در شکل ۲ جایگاه فلسفه معماری و شهرسازی در پیکره دانش بشری آورده شده است.

شکل ۲: جایگاه فلسفه معماری و شهرسازی در دانش بشری



## ۲-۴- حکمت

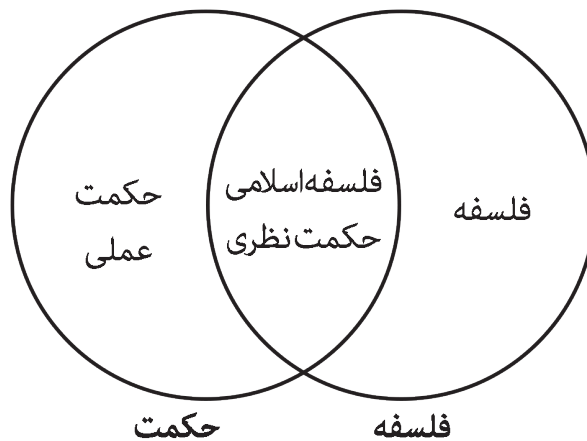
حکمت در لغت به معنای نوعی محکم کاری است که در آن رخنه‌ای راه ندارد و در معلومات عقلی که ابداً قابل بطلان و کذب نیست به کار می‌رود (Rahnvard, 1999, p. 24). در عین حال حکمت به معنای دانایی، علم، دانش، دانشمندی و عرفان به کار رفته است و نیز شناسایی حق و فراگرفتن علوم شرعی و علوم طریقت و حقیقت و برهان هر چیز و غایت معنی شده است (Dehkhoda, 1995, pp. 47-80). اما در اسلام گفتمان حکمت در دین، فلسفه و عرفان از شخص پیامبر آغاز می‌شود که از حکمت بسان رازی که گشودن آن پایان سر درگمی‌ها و حیرانی‌هاست، سخن می‌گویند: "حکمت گمشده مؤمن است" و قرآن ضمن اشارات مکرر به حکمت به صورت واژه‌ای کلیدی که در زبان شناسی قرآن دارای بار معنایی خاصی است، حکمت را یکی از واپسین محصولات ابلاغ تلقی می‌کند. "خداوند از میان مردم، رسولانی برانگیخت، نشانه‌های او را بر آنان برخواند و پاک و خالصشان نمود و کتاب و حکمت را به آنان بیاموخت (The Noble Quran, soureh Al e emran, Ayeh. 164). بدین گونه، از حکمت به عنوان اولین هدف از آمدن رسولان ذکر می‌شود. با توجه به اینکه واژه حکمت از جمله مفاهیم اسلامی است و یکی از وظایف شش‌گانه علم کلام، ایضاً مفاهیم اعتقادی طرح شده در متون مقدس دینی است (Zeymaran, 2005, p. 15).

بنابراین بررسی، این گونه مفاهیم، ضمن اینکه جنبه قرآنی دارد، از خصلت کلامی و اعتقادی نیز برخوردار است. ریشه حکمت به معنای منع و جلوگیری بوده و این معنا در دوجنبه نظری و عملی لحاظ شده است؛ در جنبه نظری، حکمت چیزی است که از جهل جلوگیری می‌کند و در جنبه عملی، حکمت آن است که انسان را از اخلاق ناپسند منع می‌کند (Tabarsi, 494). همچنین معنای محکم و مستحکم بودن نیز در حکمت و حکیم دیده می‌شود که اشاره به خطاناپذیری آن دارد. نکته قابل توجه این است که معنای لغوی مذکور در واژه عقل نیز دیده می‌شود؛ بدین صورت که معنای لغوی عقل نیز منع است و عقل انسان را از جهل و اعمال ناروا باز می‌دارد. پس می‌توان گفت عقل یکی از منابع حکمت یا از شرایط دریافت حکمت است.

صدرالمتألهین عبارتی جزئی در تعریف فلسفه ارائه کرده که از هر جزء آن تعریفی به دست می‌آید: ان الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة الحقائق الموجود علی ما هو علیها والحکم بوجودها تحقیقا بالبراهین لا اخذا بالظن والتقلید بقدر الوسع الانسانی و ان شئت قلت نظم العالم نظاما عقليا علی حسب الطاقه البشریه لیحصل التشبه بالباری تعالی...» بنابر این تعریف، فلسفه ابزاری است که استكمال نفس انسانی را حاصل می‌آورد.

تعریف دیگر به دست آمده از عبارت صدرالمتألهین، «حکمت نظری» است (نظم العالم نظاما عقليا...). جهان منظم به نظم عینی و علی، نظامی علمی دارد که فلسفه نامیده شده است. پس فیلسوف کسی است که نظم خارجی جهان را در ظرف فهم خود ادراک کند؛ یعنی خطوط کلی هستی در جان وی ترسیم شود. بنابراین، تعریف فلسفه همان استكمال نفس به نظم عقلی جهان هستی و نه به معرفت نظم عقلی عالم است. باید توجه داشت که هم مسائل حکمت نظری و هم مسائل حکمت عملی حاصل فعالیت عقل نظری انسان هستند. بنابراین، تعریف فلسفه به حکمت نظری، موجه خواهد بود. مقصود از قید «تشبه بالباری تعالی» این است که انسان می‌تواند مظهر تام و آیت کبرای الهی شود که از آن به «تخلق به اخلاق...» یاد شده است. به عبارتی، برآیند و حاصل فعالیت این دو قسم حکمت، حصول معرفت به همه حقایق هستی است که در انسان مکنون می‌باشد.

شکل ۳: رابطه فلسفه و حکمت



### ۳-۴- حکمت در قرآن و احادیث

در قرآن کریم آمده است: «یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یذکر الاولوالالباب (The Noble Quran, soureh Baghareh, Aye. 269). خداوند حکمت را به هر کس که بخواهد می‌دهد و به هر که حکمت داده شود، خیر فراوان داده شده است و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند». قرآن کریم؛ خدا، انبیاء، عقل، اهل بیت، کتب آسمانی و رعایت اصول اخلاقی را از منابع حکمت برشمرده است. مراد از اینکه تنها اولوالالباب، خردمندان و عقلاء متذکر این مطلب می‌شوند، نشان دهنده این است که شرط وجدان حکمت، عقل بوده و هر کس به میزان بهره‌مندی از عقل، از حکمت برخوردار است. حکمت و حکم تنها در قرآن، ۵۰ بار به کار رفته و صفت حکیم که از صفات خدا نیز هست، ۹۷ مورد در قرآن استعمال دارد. در آیات ۱۲ تا ۱۹ سوره لقمان به منابع حکمت و شرایط حصول آن اشاره شده است. مراد از حکمت در این آیه فهم و عقل است. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) تصریح شده که لقمان پیامبر نبود، بلکه فردی بود که بسیار فکر می‌کرد و یقینش نیکو بود و خدا را دوست می‌داشت؛ پس خدا نیز او را دوست داشته، حکمت را به او داد (Tabarsi & Majmaolbayan, p. 494).

در حدیثی که از امام صادق (ع) در ذیل آیه شریفه نقل شده، حکمت به فهم و قضا تفسیر شده است. در حدیث دیگری از امام صادق (ع) ضمن بیان شیوه زندگی و فضایل اخلاقی دلیل اعطای حکمت از سوی خدا به لقمان، همان فضائل ذکر شده است. نتیجه بررسی آیات مذکور را می‌توان در چند مطلب کلی خلاصه کرد.

مبداء اصلی حکمت خداست و شرط بهره‌مندی از حکمت تعقل، تفکر، تهذیب نفس و رعایت مسائل اخلاقی است. می‌توان نتیجه گرفت که خداوند، عقل و فهم معارف حکمی در آیات یاد شده را به لقمان داده است. مؤید این بیان، احادیث بسیاری است که عقل و فهم را منشاء حکمت و شرط دریافت آن بیان کرده‌اند. علامه مجلسی احتمال می‌دهد مراد از فهم، الهام باشد و مراد از قضا، دانش قضاوت بین انسان‌ها، یا مراد از فهم، مطلق علوم بوده و اشاره به حکمت نظری دارد و مراد از قضا، حکمت عملی. منظور از عقل، حقیقتی است که در آفرینش هستی بر هر امر دیگری تقدم داشته و شناخت حق و حقیقت هستی به مدد آن میسر است؛ فطرت آن را تأیید می‌کند و در کلام وحی بالاترین منزلت و کرامت را دارد (Norouzitab, 1997, p.6). خدا معطی حکمت بیان شده است. مؤید این مطلب، آیات زیادی است که در آنها خداوند خود را حکیم<sup>۵</sup> خوانده است. طبق سنت الهی که در اکثر موارد، مواهب الهی پس از آماده بودن زمینه‌های لازم، از طریق واسطه‌ها در اختیار آدمیان قرار گیرد، حکمت یا بخش اعظم آن نیز، از طریق پیامبران، کتاب‌های آسمانی و اولیای خاص و معصوم خدا برای مردم بیان شود. آیات قرآن منبع حکمت قلمداد شده و محتوای آن مصداق حکمت است (Noble Quran, soureh Asraa, Aye. 39). یکی از تفاسیر حکمت، اصول اخلاقی است. در احادیث دیگر، رعایت مسائل اخلاقی و عبادی اسباب حکمت و به عبارت دقیق‌تر از شرایط وجدان حکمت و دریافت آن از خدا تلقی شده است. با توجه به موارد ذکر شده در خصوص فلسفه، فلسفه اسلامی و حکمت، وجوه تمایز فلسفه و حکمت در جدول ۱ آورده شده است.

جدول ۱: ویژگی‌های حکمت و فلسفه و میزان تشابه آن‌ها

ردیف	حکمت	فلسفه	میزان تشابه
۱	شرط کافی	شرط لازم	متوسط
۲	کشف حقیقت قابل استدلال و سپس سنجش آن با شرع (کتاب و سنت)	تجزیه و تحلیل عقلی و استنباط حقیقت از آن‌ها	کم
۳	تعقل، تهذیب نفس، رعایت مسائل اخلاقی	ذهن قوی و علم به شرایط اقامه برهان	کم
۴	حکمت، حکیم را از ردائیل باز میدارد.	برهان فلسفی ربطی به عمل صالح و اخلاق ندارد.	کم
۵	ارزشی (الهی)	اثباتی	کم
۶	همه انسان‌ها	افراد دارای قدرت برهان	متوسط
۷	خیر کثیر	خیر و شر	متوسط
۸	خطا ناپذیر	خطا پذیر	متوسط
۹	موهبت الهی	تراوش از ذهن قوی	کم
۱۰	حضوری	حصولی	کم
۱۱	عقلی و نقلی	عقلی	متوسط
۱۲	قوه نظر و قوه عمل	قوه نظر	متوسط
۱۳	اذعان به مشاهده و شهود	برهان	متوسط
۱۴	دل (قلب)	عقل (خرد)	کم
۱۵	قوه ذوق	قوه عقلانی	کم
۱۶	ساحت نظر و عمل	ساحت نظر	متوسط
۱۷	مقطعی (علاوه بر ارائه برنامه کلی)	برنامه قطعی و کلی	متوسط
۱۸	شهود محوری	دلیل محوری	کم
۱۹	اندرز و گزیده‌گویی	ارائه جهان بینی	کم
۲۰	زندگی (تعلیم و تربیت) و غیره	هستی، جامعه، انسان، تکنولوژی و غیره	متوسط
۲۱	تعلیم و گزیده‌گویی	تحلیلها و موشکافی‌های عقلی	کم
۲۲	کاستن از آلام انسان و درد غربت	نمایاندن واقعیت‌ها	کم
۲۳	ذات حقه (حقیقت)	ذات واقع	کم

با توجه به این که خاستگاه اصلی هنر در غرب و شرق به ترتیب اندیشه‌های فلسفی و اندیشه‌های حکمی می‌باشد، در ادامه به بررسی هنر و هنرمندی از دیدگاه حکمت شرقی و فلسفه غربی پرداخته می‌شود.

### ۵. هنر و هنرمندی از منظر حکمت الهی شرقی و فلسفه غربی

هنر، فعالیتی آفرینشگر، روشمند و غایتمند که با بهره‌گیری از کیفیات ذهنی یا مهارت دستی توسط انسان به ظهور رسیده و علاوه بر خلق زیبایی به خلق آثاری عینی، ملموس و غالباً مادی و کاربردی منجر می‌شود (Pourjafar & Mousa, 2002, p. 13). از منظر فلسفه غرب که بر آن نوعی بینش متجددانه و غیرسنتی حاکم است، هنر و معماری فعالیتی است آفریننده و هدفمند که علاوه بر خلق زیبایی به خلق آثاری عینی، ملموس و مادی منجر می‌شود، چنانکه در زیبایی‌شناسی غربی، اساس زیبایی تطبیق با واقعیت‌های ملموس است (Ayatollahi, 2000, p. 41). از این روست که دانش جدید و فن آموزشی بر مبنای علم نوین به عنوان شالوده و اساس پیشرفت بشری، پدیدآورنده نوعی دیدگاه کمی در عالم غربی هنر می‌شود و هدف از آفرینش هنری، بیان حالات و اوضاع و احوال انسانی است و الهام از طبیعت، واقع‌گرایی و نوپردازی اساس کار هنرمند را تشکیل می‌دهد (Pourjafar, 2008, pp. 70-75). اما ساحت شرقی هنر مبتنی بر اندیشه حکمی بر عنصر معنویت استوار است یعنی آنچه که عدم وجودش هنر امروز غرب را با بحران مواجه ساخته است. به طور کلی، هر تصویری که به معنی، "باطن" و "حقیقت" امور بازگردد و در حیطه ماوراءالطبیعت قرار گیرد، مصداق "معنویت" یا "عالم معنی" می‌باشد که نقطه مقابل "مادیت" و "عالم محسوسات" است. بورکهارت معتقد است، هنر بر وفق کلی‌ترین بینش اسلامی قرب به آن یگانه‌اعلاء، روشی برای شرافت روحانی دادن به ماده است (Burchhardt, 1986, p. 134). هنر در عالم دین و اسطوره از نظم موجود در کیهان و عالم مثال و الگویی مقدس پیروی میکند و از اینجاست که شهر و موسیقی قدسی ابداع مثال‌ها و خیال‌های سماوی یا محاکات نغمات کیهانی و نیز صنایع و اشیاء هنری تقلیدی از نمونه‌های ازلی و هنر آسمانی ابداع آن‌ها است (Madadpour, 2008, p. 99). اهل هنر نیز کسانی هستند که مقرب خدایند... اهل هنر، اولیاء... اند. از این رو، ممکن است شخصیتی هنرمند باشد اما اثر هنری نداشته باشد. زیبایی شکوه خلقت است و خالق عالم علاوه بر همه صفات کمالی که در خدا واجد است، هنرمندترین نیز هست و بنابراین عالم را زیبا آفریده است (Khandaghabadi, 2001, p. 150). به گفته نصر، بیان حقیقت همیشه با زیبایی همراه است. «هیچ مذهبی بدون هنر قادر به آفرینش فضایی مناسب برای نموده‌ها و تجلی‌های زمینی خویش نخواهد بود (Nasr, 2001, p. 80). البته نباید از نظر دور داشت که توجه به حکمت الهی در سنت‌های ایران باستان وجود داشته و توجه به حکمایی چون سهروردی به ادوار بعد منتقل شده است.

### جدول ۲: تمایز ویژگی‌های هنر و هنرمند و اثر هنری از منظر فلسفه غربی و حکمت شرقی

ردیف	ویژگی‌های هنر از منظر		ویژگی‌های هنرمند از منظر		ویژگی‌های اثر هنری از منظر	
	فلسفه غرب	حکمت شرقی	فلسفه غرب	حکمت شرقی	فلسفه غرب	حکمت شرقی
۱	هنر	پیشه	هنرمند	پیشه ور	غیر مقدس	مقدس
۲	واقع‌گرایی	نمادگرایی	نوآوری بر مبنای خلاقیت	نوآوری بر مبنای اصل و ریشه	غیر دینی	دینی
۳	بینش متجددانه	بینش سنتی			مادی	معنوی
۴	صنعت	حرفه	توان فیزیکی	شایستگی معنوی	زمینی	آسمانی
۵	دانش جدید	علم سنتی	عصیان‌گری	خلیفه الهی	سطحی	عمیق
۶	دیدگاه کمی	دیدگاه کیفی	سلیقه جمعی	طبع فردی	غیر اصیل	اصیل
۷	فن آموزشی بر مبنای علم نوین	راز آموزشی بر مبنای علم قدسی	ابعاد جهانی	ابعاد منطقه‌ای	متغیر (گذرا)	ثابت (جاودانه)

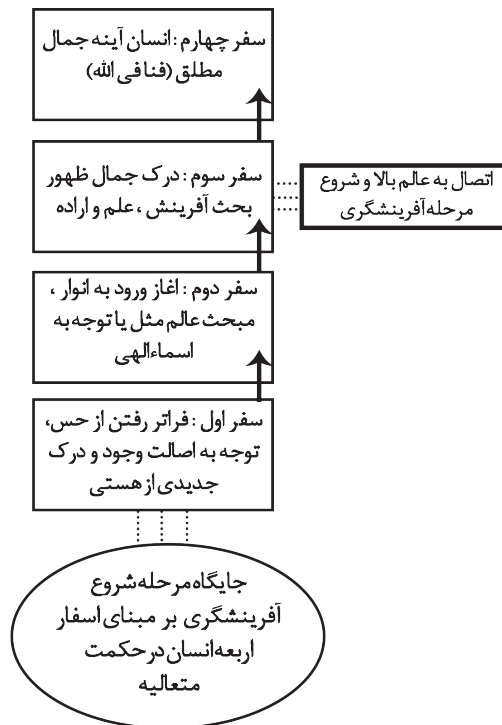
(Pourjafar, 2008, pp. 53-87)

غربت، جوهره اصلی حکمت می‌باشد. غربت در هنر سرچشمه تکاپوهای متنوع زیباشناختی وصل جویانه انسان برای نجات از تنهایی و برای وصول به جاودانگی و در اوج آن بطور آگاهانه یا ناآگاهانه وصل به خداوند است. این تکاپوی "عینی شده" زیباشناختی از کنه مکنون روح به قلمرو صورت‌های "عینی" و به ظهور رسیده، قدم می‌نهد و به بیان هنری آثار تبدیل می‌شود. بدین ترتیب غربت، کلید واژه خلق و دریافت هنری تلقی می‌شود که تلاش می‌کند، دنیا را به نحوی سامان بخشد که غم غربت انسان و دغدغه دهشتناک بیگانگی و فراق را به نحو قابل‌تحملی کاهش دهد. مطهری معتقد است غربت، آن احساس بیگانگی است که در اثر احساس عدم تجانس انسان با همه موجودات عالم حاصل می‌شود، چون



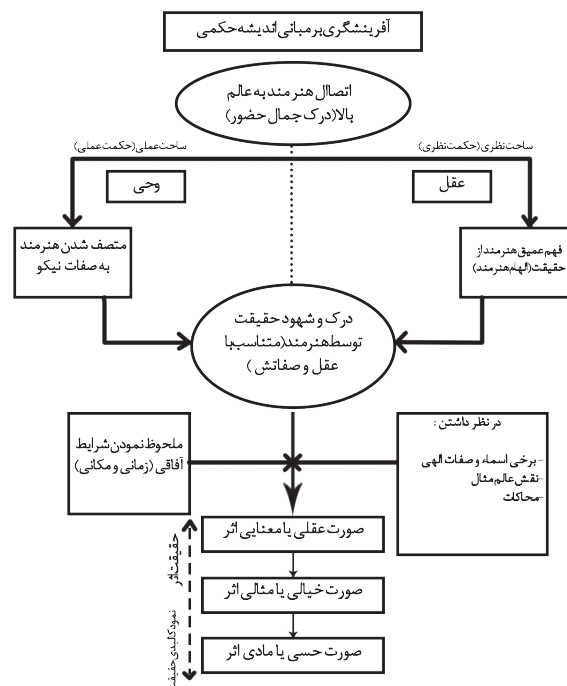
موجودات فانی‌اند و آدمی مایل به جاودانگی (Motahhari, 1990, p. 93). به عقیده صدرالمآلهین، هنرمندان و صنعتگران هم مظهر اسم و صفت خالقیت و احسن الخالقیت خداوند هستند و از این حیث آن‌ها هم جانشین‌های خداوند هستند. طبق این دیدگاه، زیبا آفرینی هنرمند از روحی خدایی که به‌طور جبلی وارث برخی صفات حق تعالی است سرچشمه می‌گیرد. در شکل ۴ جایگاه شروع مرحله آفرینشگری بر مبنای اندیشه‌های حکمی متعالی ترسیم شده است.

شکل ۴: جایگاه مرحله شروع آفرینشگری در سفر انسان از مرحله حس به مرحله فنا فی ...



آفرینشگری از منظر حکمت شرقی در واقع پرده برداشتن از زیبایی‌های حقیقی است و هنرمند در واقع خالق اثر نیست بلکه به حقیقت جنبه کالبدی و قابل حس می‌بخشد (Pourjafar, 2004, p. 54). بر اساس اندیشه‌های حکمی، آفرینشگر حتماً باید به صفت نیکو متصف بوده و فهم عمیقی از حقیقت داشته باشد. شکل ۵ آفرینشگری بر مبنای اندیشه‌های حکمی الهی را نشان می‌دهد.

شکل ۵: آفرینشگری بر مبنای اندیشه‌های حکمی الهی



## ۶. جمع بندی و نتیجه گیری

معماری کمال یافته در هر دوره، متأثر از اندیشه های برتری است که سخن زمانه خود را چهره ای مادی و ماندگار بخشیده است. در معماری ایران، شکل گیری فضاها کالبدی، به شیوه های متعدد، از فضای اندیشه ای فلسفی و حکمی حاکم بر آن متأثر بوده است. از سویی، فضای کالبدی متناسب با بستر فرهنگی، اندیشه ها، رسوم، سنن و ارزش های زیستی شکل یافته است و از سوی دیگر، مجموعه ای از نشانه ها، نمادها و مبانی فکری و مبادی صوری، مفاهیم و تصاویری برخاسته از آیین ها، اسطوره ها، صورت های مثالی اندیشه های ایرانی، در شکل گیری فضاها کالبدی نمود یافته اند. در بررسی دوره های تاریخی مختلف معماری جهان به طور اعم و در معماری ایران به طور اخص، تأثیر این اندیشه ها به راحتی قابل انکشاف است.

در مجموع می توان نتیجه گرفت؛ که حکمت همان فلسفه غربی نیست، بلکه دارای تفاوت های جوهری و اساسی بوده و به تبع آن نیز اندیشه های فلسفی و حکمی دارای تفاوت های ماهوی می باشند. هنر و معماری شرقی به خصوص هنر و معماری ایرانی بیشتر متأثر از اندیشه های حکمی الهی و مبتنی بر تجربه استحسانی و شهود است. در حالی که هنر و معماری غرب تبلور اندیشه های فلسفی و تجربه و تعقل است. از منظر حکمت، ادراک معماری و اجزایش وسعتی دو جهانی می یابد. با وارد شدن به عالم عرفانی و شهودی سازندگان و عالم این جهانی آنها درک صحیح ساخته های آن ها حاصل می شود. به عبارتی هر نوع شناخت از اینگونه هنر و معماری، با شناخت عالم آن جهانی و عالم این جهانی آفریننده آن قابل درک و استنباط خواهد بود.

## پی نوشت

1. Phisophia
2. Wisdom

۳. برگرفته از جزوه درسی معماری ادیان محمدرضا پورجعفر، ۱۳۸۴

۴. رویکرد معرفت شناختی در این تحقیق به این معناست که درصدد پرداختن به مسائل درون فلسفه و حکمت را ندارد (در پی اثبات مسائلی چون اصالت وجود، ماهیت و امثال اینها) بلکه نگرش فرانگراانه و درجه دوم به مسائل؛ یعنی کلان و بیرونی به مکاتب و گرایش ها و رویکردها دارد.

۵. تأویل یا هرمنوتیک (Hermeneutics) نگرشی است که تلاش می کند از ظاهر به باطن حرکت کند و معنی صور و واژگان را به افق های معنایی متفاوت گسترش دهد.

## References

- Abolghasemi, L. (2003). *The Coherence of Form in Islamic Architecture*. SAMT Publication. Alexander, C., Ishikawa, S., Silverstein, M., Jacobson, M. Ingrid Fiksdahl-King, I. Angel, S. (1977). *A Pattern Language: Towns, Buildings, Construction*. Oxford University Press.
- Antoniadis, A.C. (1992). *Poetics of Architecture: Theory of Design*. Van Nostrand Reinhold Press.
- Ardalan, N., Bakhtiar, L. (1973). *The Sense of Unity: The Sufi Tradition in Persian Architecture*. University of Chicago Press.
- Avani, Gh. (1995). New Art and Religious Traditions. *Quarterly of Art*. No.28.
- Ayatollahi, H. A. (2001). *History of Art*. International Publication, First Publishing.
- Ayatooalzadeh Shirazi, B. (1982). Sightseeing in Recognition of Art and Architecture of Iran. *Quarterly of Art*. N.1.
- Bemanian, M. (2008). *Wisdom of Moslems Architecture*. Research Project. Tarbiat Modares University. Tehran. Iran.
- Bolkhari Ghahi, H. (1995). Terminologies and Compressions in Noble Quran, *The First Congress of Iran History of Architecture and Urbanism*, Bam, Kerman.
- Burchhardt, T. (1986). *Sacred Art in East and West: Its Principles and Methods*. Perennial Books. Dehkhoda, A.A. (1995). Dictionary. Tehran, University of Tehran Publishing.
- Hasanzadeh Amoli, H. (2001). *Mysticism and Exalted Wisdom*. Qom. Alef Lam Mim Publication.
- Hekmati, sh., Akhtar, K. (1995). Mental-thought, Urban-physical Space. The First Congress of Iran History of Architecture and Urbanism. Kerman (Vol. 4). Iran Cultural Heritage and Tourism Organization.
- Khandaghabadi, H. (2001). *Eternal Wisdom*. Iran Institute of Development of Knowledge and Research. Tehran. Iran.
- Madadpour, M. (1995). *Appearing of Spiritual Wisdom in Islamic Art*. Institute of Amirkabir Publication. First Publishing.
- Madadpour, M. (2008). Christian Art and wisdom Sightseeing from Faith Era to Reason Era. Tehran. *Soureh Mehr*. 14.
- Mahvash, M. (2006). Expression of Architecture. University of Tehran. *HONAR-HAYE-ZIBA*, 28, 45-54.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2000). *Education of Philosophy*. Tehran, Iran. 1, 24-91.
- Mirmiran, H. (2005). A New Progress in Contemporary Architecture of Iran. *Hamshahri Newspaper*. No.3529.19.
- Mirmiran, H. (2004). An Analysis of Sepahsalar Mosque. *Hamshahri Newspaper*.
- Motahhari, M. (1990). *Hoisting the Spirit: Discussions on the Aesthetics and Art*. Hoze Honari Press.
- Mousavi Hejazi, B., Pourjafar, M. R. (2002). *The Effect of Iranian Art on Arts and Crafts Movement*. Tehran. University of Tehran press. *HONAR-HAYE-ZIBA*, 12, 4-22.
- Nasr, S. H. (1989). *Knowledge and the Sacred*. State University of New York Press.
- Nasr, S. H. (2001). Religious Art, Traditional Art, Sacred Art. *Proceeding of Religious Art Conference*. Tehran. Iran.
- Norouzialab, A. (1997). Art is Expression of Felling. University of Tehran press. *HONAR-HAYE-ZIBA*, 2, 45-54.
- Pourjafar, M. (2004). Eternality in Urbanism. *Journal of Shahr-dariha*, 54.
- Pourjafar, M. (2008). *Contemporary Life and Desirable Art*. *Proceeding of Art And Life*. Ministry of Culture and Islamic Guidance Press.
- Pourmand, H. A. (2007). *The Effect of Philosophical Thought in Iranian Contemporary Architecture*. Ph.D. Thesis. Tarbiat Modares University. Tehran. Iran.
- Pourmand, H. A. (2010). Philosophical Approach in Studying Iranian Architecture. *The International Journal of Humanities*, 16 (2), 87-114
- Poustindoz, M. M. (1995). *Quality of Divine Architecture*. Keyvan Publication. Tehran. Iran.
- Rahnavard, Z. (1999). Instruction to Wisdom of Islamic Art. Tehran. University of Tehran Press. *HONAR-HAYE-ZIBA*, No. 4, 5
- Tabarsi, A.A. (1991). *Majmaolbayan*. Darolmarefat. Beyrouth. Lebanon.
- The Noble Quran.
- Yeganeh, M., Bemanian, M.R. (2015). Fuzzy Epistemological and Methodological Compatibility with the Architecture and Urban Studies. *Journal of Urban Management*, 40, 313-328.
- Zeymaran, M. (2005). Philosophy of Architecture and Urban Aesthetics. *Hamshahri Newspaper*, N. 3664,

